انترناسیونالیسم 758

حسن صالحی

**کمونیسم انسان محور**

ما کمونیستها برای رهایی انسان از قید هر گونه اسارت و بندگی، ستم و استثمار مبارزه می کنیم. ما می خواهیم با واژگونی مناسبات سود پرستانه نظام سرمایه داری که انسان و انسانیت را هر روزه لگدکوب و مسخ می کند جامعه ای بسازیم که بر سردر آن نوشته شده باشد که "از هر کس به اندازه قابليتش و به هر کس به اندازه نيازش"! معنای این شعار این است که انسانها دیگر برده مزد نیستند. معنای تحقق این شعار این است که دوره مالکیت خصوصی مشتی سرمایه دار بر شرایط کار و زندگی اجتماعی انسانها و محکوم کردن اکثریت جامعه به زندگی کردن در فقر و محنت به پایان رسیده است. اینجا دیگر هیچ نیرویی نیست که حق انحصار بر شرایط و منابع کار اجتماعی را داشته باشد. اینجا تولید و امور جامعه با تعاون آزاد شهروندان صورت می گیرد. اینجا همه شهروندان در دسترسی به امکانات کار و فعالیت اجتماعی و بهره مندی از ثمره آن برابرند. اینجا آزادی و احترام افراد بشر حکم اول جامعه است و تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد دیگران است. شعار "از هر کس به اندازه قابليتش و به هر کس به اندازه نيازش" یعنی اینکه جایگاه واقعی هر انسان و حق او در حيات مادى جامعه تحکیم و تضمین شده است.

جامعه سرمایه داری هویت انسانی را بشدت مسخ می کند. در این جامعه ما کسانی هستیم که به اعتبار شغلمان شناخته می شویم. اینکه کارگر و معلم هستیم و یا اینکه فلان پست اقتصادی دیگری را اشغال می کنیم. ما انسانی با عواطف معین، با نیازهای معین و یا علائق معین نیستیم. موجودی اسیر هستیم که حتی برای ما، بسته به موقعیت اقتصادی خود، تعیین می کنند چه بپوشیم، چه بخوریم و چقدر بخوریم و کجا زندگی کنیم و حتی از چه خوشحال شویم. ما از صبح تا شام کار می کنیم بدون آنکه از نعماتی که خود تولید کرده ایم بهره مند شویم. فرآورده دست ما از آن ما نیست چرا که به تصاحب سرمایه داران مفتخور در می آید و سهم ما فقط آنقدر است که بتوانیم دوباره برای سرمایه داران کار کنیم. در نظام استثمارگرانه سرمایه داری کار یک فعالیت آزادانه و اجتماعی و داوطلبانه نیست یک اجبار اقتصادی است. ما مجبور می شویم برای سرمایه و سرمایه دار کار کنیم چرا که معاش ما را به گروگان گرفته اند. شما هر چه بیشتر کار می کنید کمتر انسانی می شوید چرا که کار را متعلق به خود نمی دانید و خود را خارج از آن احساس می کنید. در نظام سرمایه داری "ما واسطه هاى جاندار در مبادله کالاهاى بيجانيم." قدرت آفریننده بشر در اختیار خود بشر نیست. در چنگ سرمایه است. این بازار و سود سرمایه است که حکم به تولید می دهد. خلاقیت های شگرف بشر در عرصه های مختلف و نیازهای سیری ناپذیر بشر برای رشد و توسعه و فتح قلعه های جدید شکوفایی و پیشرفت در چنگال نفع سودپرستانه سرمایه اسیر است و مهار می شود. سرمایه داری چنان ما را از هویت انسانی تهی می کند که فراموش می کنیم که همکار ما انسان است. او را رقیبی می دانیم که باید برای حفظ خود و جواب به نیازهای سرمایه با او به رقابت بپردازیم و یا از او عبور کنیم. در نظام سرمایه داری هویت اجتماعی انسان سلب می شود. انسان ها به اتم های جدا افتاده ای تبدیل می شوند که می توان آنها را در تنهایی خود مرعوب کرد و به تسلیم کشاند.

اما مسئله به همینجا ختم نمی شود. با سقوط بلوک شرق ما شاهد رشد یک گرایش بورژوایی بودیم که حقوق انسان را نسبی تعریف می کرد. یعنی اینکه انسانهایی هستند که بدبختی کشیدن و تحقیر شدن بخشی از فرهنگ خودشان است. به زعم این نگرش این مردمان لایق و شایسته این ستم و تحقیر هستند چرا که خود خواسته اند و این بخشی از هویت "فرهنگی و یا قومی" آنها را تشکیل می دهد. این نظریه که در غرب بعنوان نظریه نسبیت فرهنگی شناخته شده است هر نوع مبارزه برای حقوق بدیهی و پایه ای انسانها در نقاط مختلف دنیا را بدلیل "تفاوتهای فرهنکی و قومی و تاریخی" تخطئه می کرد و از آن بعنوان راسیسم نام می برد. این عقبگرد در دفاع از حقوق پایه ای و جهانشمول انسان به این دلیل میسر شد که سرمایه داری جهانی بعد از سقوط شوروی و بلوک شرق تعرضات همه جانبه ای را به همه دستاوردهای مبارزه بشری آغاز کرد و بخشی از همان چیزی را که پیش از آن به آن تحمیل شده بود به کناری گذاشت. به این معنا ما در چند دهه گذشته بویژه با نگرش و روش های دولتی و غیر دولتی روبرو بوده ایم که به تخطئه کردن هویت انسانی پرداخته اند و در عوض به هویت های کاذب قومی، ملی، مذهبی و فرهنگی پر و بال داده اند. در چنین روش هایی جامعه به اکثریت و اقلیت های فرهنگی و دینی و ملی و نژادی تقسیم می شوند و هویت انسانی محو می شود. پیرو همین نگرش ما شاهد عروج دولتهای موزائیکی مبتنی بر قوم و مذهب و غیره در افغانستان و عراق و جاهای دیگربوده ایم. این حتی به معنای پشت پا زدن به مفاهیمی نظیر حقوق شهروندی و جوامع مدنی است که زمانی سرمایه داری بدان پایبند بود.

در مقابل آنچه بورژوازی برای مسخ انسانیت می کند و در مقابل هویت تراشی های کاذب برای تخطئه هویت انسانی، در مقابل تلاش سرمایه داری برای رواج جوامع و دولتهای موزائیکی و ایجاد یک آپارتاید همه جانبه اجتماعی، حقوقی، فکری، عاطفی، جغرافیایی و مدنی میان ساکنین یک کشور این ما کمونیستها هستیم که پرچم انسانیت را بدست گرفته ایم و باید هر چه بیشتر بر هویت انسانی و محوریت انسانی کمونیسم تاکید کنیم.آنچه که ما امروز می بینیم نتیجه طبیعی و اوج گندیدگی سرمایه داری و ضدیت این نظام با انسان و انسانیت است.

ما می گوئیم که سوسیالیسم پاسخ این اوضاع است. چرا که اساس سوسیالیسم انسان است. آنچه که انسانی است نمی تواند امر ما سوسیالیستها نباشد. این جنبش سوسیالیستی است که می خواهد اختیار واقعی را به انسان بازگرداند. صحبت و حرف ما کمونیستها فقط بر سر این نیست که با انسانها همدردی کنیم. صحبت ما بر این است که انسانها می توانند و باید سرنوشت و مقدرات زندگی خود را خود تعیین کنند. این جنبش ماست که می خواهد از طریق انقلاب رهائبخش طبقه کارگر انسان و جامعه بشری را رها سازد. ما می خواهیم که به هرگونه اجبار اقتصادی و سیاسی که نوع بشر را مقید می سازد پایان دهیم و اختیار واقعی را به انسانها باز گردانیم. ما می خواهیم جامعه ای عاری از طبقات و بدور از قالبهایی بسازیم که امروز برای انسانها ساخته اند. ما در همه جا پرچم دفاع از حقوق و آزادی یکسان و جهانشمول همه آحاد بشر را بدست داریم.

بعنوان یک کمونیست من از هر تلاشی که مضمون انسانی جنبش ما را در قالب شعارهایی نظیر "انقلاب انسانی"، "حکومت و یا جمهوری انسانی"، "یک کره ارض یک انسان" و "یک نژاد آنهم نژاد انسانی" و "سوسیالیسم یا بربریت" برجسته تر کند حمایت می کنم. لازم است که بسیار شفاف با انسان محوری خود به همه جهانیان نشان دهیم که ما با سوسیالیسم اردوگاهی و دیگر شاخه های کمونیسم بورژوائی تفاوت داریم و در عین حال به همه خاطر نشان کنیم که تنها راه رهایی بشریت از اسارت و بردگی تقویت و پیروزی جنبش سوسیالیستی است.